

درباره مجازات اعدام در ملا عام

گفتگوی تلویزیون تیشک با مهرداد درویش پور و مینا احدی

<https://www.youtube.com/watch?v=62B0g0vb4uc&list=UUxXNldJzLWsjshBKUIxLKGA&hd=1>

درباره رفراندوم ۱۲ فروردین جمهوری اسلامی ایران

گفتگوی تلویزیون کاوش با مهرداد درویش پور و اسماعیل نوری علا

برای مشاهده برنامه

<https://www.youtube.com/watch?v=dYxiyA3abTM&hd=1>

نگاهی به مشخصات سازمان چپ دمکرات

فرامرز دادور

جنبش سوسیالیستی ایران نیازمند به ایجاد یک تشکل بزرگ چپ دمکرات است که حامل ارزشهای رهایی آور و عدالتجویانه برای جامعه بوده برای استقرار آنها در جامعه بگونه ای هدفمند مبارزه کند.

با توجه به شرایط امروزین و وجود ناهنجاریهای عظیم اجتماعی و

از جمله مناسبات نابرابر اقتصادی، نارسائیه‌ها در ساختارهای سیاسی و نبود فرهنگ تجربه شده دمکراتیک، پروژه سازندگی جامعه علاوه بر انسانهای دارای شناخت از مسائل اجتماعی و خواهان تغییر در راستای آزادی، برابری و عدالت، به ساختارها و نهادهای سیاسی/اجتماعی تجربه شده در تاریخ بشری و حامل راهکارهای سیاسی/اجتماعی نیازمند است. به این مفهوم که نهادهای اجتماعی و از جمله سازمانهای سراسری و محلی حکومتی و در آن ارتباط حضور قانون ناظر بر آن (قانون اساسی)، هنوز، از اهمیت زیادی برای پیشرفت جامعه برخوردارند. ترکیب خردگرایانه‌ای از دو پدیده اساسی، یعنی

۱- ذهنیتهای آگاه و شناخت کافی از عوامل تاثیرگذار در سیر تحولات و

۲- وجود نهادها/ساختارهای دمکراتیک که حامل نمودارهای عینی برای پیشرفت باشند، برای سازندگی جامعه انسانی حیاتی هستند.

در واقع پدیده‌های اجتماعی که دارای ظرفیت لازم برای فعالیتهای و حرکتیهای جمعی باشند از قابلیت بیشتری نیز برای ایجاد تغییر در راستای روابط اجتماعی متناسب با زندگی مشترک و جمعی مبتنی بر ارزشهای آزادیخواهانه و برابری طلبانه برخوردار هستند. در این دوره از تاریخ بشری، سازمانهای سیاسی/اجتماعی در صورت حمل خصلت اجتماعی رهائی آور و مساواتگرانه میتوانند نقش مهمی برای کمک به توسعه انسانی در جوامع بازی کنند.

سوال اصلی این است که آیا این نوع سازمانها از چه نوع قابلیتها و وظایف نظری/عملی میتوانند برخوردار شده و با اتخاذ چه روشها و راهکردهای سیاسی میتوانند تاثیرگذار باشند. با توجه به اینکه انسان موجود اجتماعی است و عمدتاً در پرتوی وجود ارتباطات و اقدامات جمعی قادر است که در جهت ایجاد بدیلهای و شرایط بهتر برای کلیت جامعه قدم بردارد، طبیعتاً برای حل معضلات و کاستیهای اجتماعی نیز به ابزار و اشکال جمعی و در واقع انواع سازمانیافتگیهای گروهی نیازمند است. با توجه به اینکه جوامع سرمایه داری/طبقه‌ای حامل روابط استثمار، استثمارگرانه، نابرابر و غیر دمکراتیک، تحت کنترل حاکمان اقتصادی/سیاسی سرمایه در عرصه‌های گوناگون اجتماعی میباشند، روشن است که در مقابل، توده‌های مردم و بویژه زحمتکشان و محرومان نیز برای پیشبرد مبارزات جمعی و حق طلبانه به تشکلهای مستقل خود نیازمند هستند. در میان سازمانهای متعدد اجتماعی، نوع سیاسی آن، متناسب با چگونگی رویارویی و برخورد با مناسبات

مسلط و کانونهای قدرت ظهور میابند. اگر در رابطه با مطالبات اقتصادی، تجمع های فعال مردمی و بویژه کارگری عمدتاً ماهیت صنفی و شکل سندیکائی بخود میگیرند و یا حول مسائل زنان، بیشتر فعالان مدافع حقوق برابر و مدنی درگیر میشوند و یا اینکه برای بهبودی محیط زیست، اکثراً طرفداران آن تلاش میکنند، بدیهی است که دیگر موضوعات مهم مانند دموکراسی خواهی و عدالتجویی نیز گرد آورنده فعالان آزادیخواه و برابری طلب و بویژه سوسیالیستها هستند که معمولاً با تشکل یابی در سازمانهای سیاسی همسو با اهداف مزبور و در حمایت از مطالبات بنیادی دموکراتیک به صفوف مبارزان در آن راه میپیوندند. در واقع با ظهور جنبشهای متنوع مترقی در جامعه مدنی، حول موضوعات مختلف اجتماعی و از جمله تامین آزادیهای دموکراتیک و مطالبات عدالتجویانه اقتصادی، مردم قادر میشوند که در پرتوی وجود مجموعه ای از فعالیتهای مدنی نظام غیر دموکراتیک را به چالش بکشند. اما جنبشهای گوناگون مطالباتی که عمدتاً در راستای نیل به اهداف غیر ساختاری (ب.م. تامین حقوق بشر، برابری حقوق برای زنان و به رسمیت شناساندن اتحادیه های مستقل کارگری) فعالیت میکنند، لزوماً دارای نظرگاه های سیاسی رادیکال، چشم انداز روشن از مشخصات یک جامعه نوین و معتقد به تدوین استراتژی مبارزاتی در آن جهت نیستند. این بر عهده نوع دیگری از سازمانیافتگی است که در خطوط پایین به آن پرداخته میشود.

جنبش سوسیالیستی ایران نیازمند به ایجاد یک تشکل بزرگ چه دمکرات است که حامل ارزشهای رهائی آور و عدالتجویانه برای جامعه بوده برای استقرار آنها در جامعه بگونه ای هدفمند مبارزه کند. برخی از مشخصات یک سازمان مدعی ایجاد سوسیالیسم دموکراتیک میتوانند بقرار زیر باشند:

الف- تعهد به نظرگاه سوسیالیستی به مفهوم نفی مناسبات سرمایه داری/طبقاتی و جایگزین کردن آن با نظامی مبتنی بر روابط اقتصادی غیر استثماری و غیر ستمگرانه

ب- اعتقاد به انقلاب اجتماعی (تغییر بنیادی در نظام حاکم) و اتخاذ ترکیبی از روشهای اصلاح طلبانه و رادیکال برای ایجاد شرایط نوین در حوزه های مختلف اجتماعی

پ- تدارک برنامه های سیاسی/اقتصادی/اجتماعی، تعیین استراتژی روشن و اتخاذ تاکتیکهای انعطاف پذیر در راستای برقراری دموکراسی و سوسیالیسم

ت- پایبندی به روابط درونی دمکراتیک، غیر متمرکز و پذیرا در برابر نقطه نظرات گوناگون و مدعی سمتگیری سوسیالیستی

سازمان سوسیالیستی دمکراتیک، در جایگاه اپوزیسیون به سلطه استبداد و استثمار و خواستار تغییرات بنیادی در مناسبات اجتماعی، منطقی در حوزه مناسبات قدرت دخالت میکند. بدین صورت که با توجه به موازین نهفته در اهداف سازمانی، بر روی مسائل مهم جامعه (ب.م. سیاستهای اقتصادی، آزادیهای دمکراتیک، سکولاریسم، وضعیت محیط زیست، حفظ صلح و مخالفت با دخالت و تجاوز از طرف قدرتهای خارجی) موضعگیری نموده و در صورت امکان، قبل و بعد از تحولات رادیکال سیاسی و بر اساس تحلیلها و ارزیابیهای واقع بینانه منتج از تحقیقات تخصصی، در پرتو ارزشهای سیاسی سازمان، نه فقط از مطالبات/برنامه های مردمی جانبداری نماید بلکه در صورت وجود زمینه دمکراتیک، از کاندیدهای مترقی برای انتخاب به مسئولیتهای اداری در سطوح مختلف کشوری حمایت نماید. طبیعی است که با توجه به ویژه گیهای جامعه ایران، تهیه پلتفرمهای متنوع سیاسی-اجتماعی به شکل وسیع سوسیالیستی این فرصت را میدهد تا در پروسه شکلگیری نهادها و ساختارهای دمکراتیک برای جامعه نوین در آینده تاثیرگذار باشد.

از سازمان انتظار میرود که در راستای نیل به دمکراسی و سوسیالیسم، با اتخاذ یک استراتژی منسجم و متناسب با ضرورتهای امروزین جامعه، در مقابل روند مستبد انباشت سرمایه از طرف حکومتگران و وابستگان آنها در جامعه به چالش سیاسی برخاسته، قادر به ارائه بدیلهای مشخص اقتصادی/اجتماعی در راستای تغییرات اساسی در جامعه باشد. منافع مشترک و جمعی توده های مردم ایجاب میکنند که فعالان سازمان در حوزه های مختلف اجتماعی (ب.م. محیط های کاری، مراکز فرهنگی/هنری) در حین نمودار کردن عملی همبستگی با اهداف و مطالبات حقیقت طلبانه مردم، در جهت دستیابی به راهکردهای انسانی تر قدم بردارند. برای مقابله با هژمونی از طرف حکومتگران و شرکای اقتصادی آنها ضرورت می یابد که فعالان و همراهان معتقد به اهداف دمکراتیک و سوسیالیستی سازمان، قادر باشند که در صورت استقرار دمکراسی (عبور از جمهوری اسلامی به نظامی مبتنی بر جمهوریت، سکولاریسم و مقید به ارزشهای عمومی حقوق بشر) از طریق مشارکت در فعالیتهای جامعه مدنی به تبلیغ و ترویج موازین غیر سرمایه دارانه و هدفمند به سوی نظامی نوین و انسانیتر پردازند. اما تمرکز فعالیتها در عرصه جامعه مدنی بتنهائی کافی نیست و برای

ایجاد تغییرات اساسی در بنیادهای جامعه، حداقل برای مدت نامعلومی، به سیاستهای دخالتگرانه در امور حکومتی نیاز است. در این رابطه است که در فردای ایران دموکراتیک با شرکت اعضا و همراهان سازمان در انتخابات برای مجلس و پارلمانهای محلی به عنوان کاندید و در صورت انتخاب آنها به مسئولیتهای اداری، تغییرات مهمی در راستای ایجاد جامعه ای آزاد و عادلانه انجام میگیرد. بدیهی است که در چارچوب یک جمهوری سکولار و حقوق بشری جایی برای حکومتهای ایدئولوژیک و تک حزبی وجود ندارد و در صورت ارزیابی درست و منطقی از دوران تاریخی و شرایط سیاسی/اجتماعی در ایران و در واقع ضرورت وجود نظام های حکومتی برای یک مدت نامعلوم، احزاب چپ هنوز میتوانند نقش سرنوشت سازی برای توسعه جامعه در راستای نیازهای واقعی بشری بازی کنند.

یکم فروردین، ۱۳۹۳ / ۲۰ مارس ۲۰۱۴

دستورکار: دموکراسی و گسترش دموکراسی

احمد سیف

اگرچه مسایل اقتصادی مهماند و اگرچه تنگناهای فرهنگی ما بسیار جدیاند ولی از منظری که من به دنیا می‌نگرم به نظرم مسئله اساسی و پیشزمینه توفیق بر دیگر ناهنجاریهای ما حل مشکل دموکراسی در ایران است. بلافاصله آنچه برخلاف آنچه به نظر میرسد ما با مشکل تعریف روبرو می‌شویم.

هرچه که گرفتاریهای اقتصادی جامعه امروز ما باشد من بر آن گمانم که اساسی‌ترین مشکل تاریخی جامعه ما خودکامگی و استبداد آن است و به باور من باید برای تخفیف و حذف آن می‌کوشیدیم که نکوشیده بودیم. وارسیدن آن چه که نکرده بودیم اگرچه همچنان آموزنده است ولی تغییری در وضعیت موجود نمیدهد.

اگرچه مسایل اقتصادی مهم‌اند و اگرچه تنگناهای فرهنگی ما بسیار جدی‌اند ولی از منظری که من به دنیا می‌نگرم به نظرم مسئله‌ی اساسی و پیش‌زمینه‌ی توفیق بر دیگر ناهنجاری‌های ما حل مشکل دموکراسی در ایران است. بلافاصله برخلاف آنچه به نظر می‌رسد ما با مشکل تعریف روبه‌رو می‌شویم. دموکراسی یعنی چه؟

یکی از تعاریف دموکراسی حکومت مردم بر مردم و برای مردم است. با جهانی‌کردن نولیبرالیسم این تعریف از دموکراسی به بایگانی سپرده شد. حالا بماند که این تعریف اگرچه به نظر شیک می‌آید ولی گنگ‌تر از آن است که استفاده‌ی عملی هم داشته باشد. اما تعریف دست به نقدتری از دموکراسی هم داریم. یعنی شماری از قواعد و مقررات، بایدها و نبایدها بدون توجه به عدالت توزیعی و حتی مفهومی از انصاف و با نادیده گرفتن محتوای اخلاقی و ارزشی و این که دموکراسی باید مرکز ثقل هر برنامه‌ای برای سازمان‌دهی یک «جامعه‌ی خوب» باشد. در این نگاه، دموکراسی یعنی سازوکاری برای اداره‌ی جامعه و برای تصمیم‌گیری. این تعریف از دموکراسی به‌خصوص از آن‌جا که وجه اخلاقی را نادیده می‌گیرد نه تنها مفید و کارساز نیست که می‌تواند خیلی هم خطرناک باشد. اگر این تعریف پذیرفتنی باشد در آن صورت به‌طور «دموکراتیک» می‌توان «تصمیم گرفت» و دست به تصفیه‌ی نژادی زد - اگر اکثریتی چنین جنایتی را خواهان باشد. در این‌جا دموکراسی تنها به‌عنوان یک «روش» تعریف می‌شود و این روش همانند دیگر روش‌ها به‌خودی‌خود نقطه‌ی پایان نیست. در واقع دموکراسی در این نگرش به صورت مجموعه‌ای از مقررات درمی‌آید مستقل از پی‌آمدها و تنها یک الگوی تصمیم‌گیری است. دموکراسی هرچه هست از این کمی بیشتر است.

هردوی این تعاریف گذشته از کمبودهای جدی این ایراد اساسی را هم دارند که ریشه‌های عینی و چگونگی ظهور و پیدایش دموکراسی‌های واقعاً موجود را نادیده می‌گیرند و به این توهم دامن می‌زنند که بدون یک برخورد قهرآمیز و بریدگی در فرایند اداره‌ی جامعه به شیوه‌ای که هست می‌توان به دموکراسی رسید. این نکته هم گفتنی است که مدافعان این نگرش هم‌چنین مدعی‌اند که مدافعان برخورد قهرآمیز تنها کاری که می‌کنند این فرایند تحولی را اگر غیرممکن نکنند حتماً به عقب می‌اندازند.

پیش از پرداختن به این مدعا بد نیست این سؤال را مطرح کنیم که در ایران - نه تنها در ایران که در دیگر جوامع نیز - چه نیروهائی اعمال خشونت می‌کرده‌اند؟ ستم‌کشان و طبقات فرودست و حتی در مواردی که اعتصاب و تظاهرات بود اعتصابیون و تظاهرکنندگان و یا نیروهای

امنیتی و به‌طور کلی نیروهای حافظ نظم موجود و مخالف تغییر؟ در واقع دارم بر این نکته تأکید می‌کنم که شماری از دوستان «دموکرات» ما حتی در نکوهش خشونت هم آدرس غلط می‌دهند.

در زمینه‌ی ضرورت قهر برای رسیدن به دموکراسی اگر به سه مورد از «دموکراسی‌های واقعا موجود» - آمریکا، انگلستان و فرانسه - بنگریم این نکته روشن می‌شود. پرسش این است که فرایند ظهور و پیدایش دموکراسی در این جوامع چه‌گونه بود؟

- در فرانسه آیا بدون انقلاب فرانسه اشراف با «بحث و جدل» از قدرت کناره‌گیری می‌کردند؟

- در آمریکا آیا برده‌داران جنوب بدون جنگ داخلی به «راه راست» هدایت می‌شدند؟

- در انگلیس آیا بدون انقلاب قرن هفدهم تغییرات دموکراتیک اتفاق می‌افتاد؟

البته که به این پرسش‌ها نمی‌توان پاسخ داد یا حداقل من پاسخ‌شان را نمی‌دانم. در ضمن اگر تقلیل دموکراسی به یک روش اداره که بدون این که خون از دماغ کسی بیاید قابل حصول باشد پس چراست و چه‌گونه است که بخش عمده‌ای از تاریخ بشر در تحت نظام‌های غیردموکراتیک و خودکامه گذشته است؟ و حتی امروز نیز با همین گرفتاری در جوامع بشری روبه‌رو هستیم.

اجازه بدهید برگردم به تعاریف دموکراسی: «حکومت مردم» خب مردم یعنی چه کس یا کسانی در جامعه و برای «مردمی» بودن چه مختصاتی لازم است؟ و همین نکته‌گیری درباره‌ی «بر مردم» و «برای مردم» هم صادق است. به صورت یک راهنمای عملی این‌ها به چه معناست؟ یعنی چه باید کرد تا به این تعریف به «دموکراسی» برسیم! اما باید بلافاصله اضافه کنم که در این تعریف با ابهام زایدالوصفی روبه‌رو هستیم که موجب می‌شود این تعریف به‌واقع هیچ استفاده‌ی عملی نداشته باشد. اما واژه‌های دیگری که مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند کم گیج‌کننده نیستند. «دموکراسی سرمایه‌داری» و «دموکراسی بورژوازی» هم چندان مفید نیستند. به گمان من بهترین شیوه‌ی ارجاع به دموکراسی واقعا موجود احتمالا این است که آن را سرمایه‌داری دموکراتیک بنامیم. البته این پرسش هم هست که چرا تنها از «دموکراسی» استفاده نکنیم، یعنی بدون پیشوند یا پسوند؟ اگرچه بعضی از مشکلات حل می‌شوند ولی گرفتاری‌های دیگری پیش می‌آید. اگر چنین کنیم تفاوت بین دموکراسی

کلاسیک در آتن و دموکراسی نیم‌بند ماقبل صنعتی و انواع متعدد دموکراسی در کشورهای سرمایه‌داری روشن نخواهد شد. دموکراسی در واقع شکلی از سازمان‌دهی قدرت اجتماعی است که از اساس اقتصادی و اجتماعی قدرت در جامعه مستقل نیست. یعنی می‌خواهم بر این نکته تأکید کنم که دموکراسی اگر این رابطه را نادیده بگیریم نادقیق و گمراه‌کننده می‌شود. به این ترتیب وقتی از دموکراسی سخن می‌رود آیا منظور «دموکراسی» آتن است که شیوهی تولید اقتصادی‌اش برده‌داری بود یا دموکراسی شهری در دوره‌ی فئودالیسم اروپاست؟ یا دموکراسی قرن نوزدهم اروپایی که حتی همه‌ی مردان هم در آن حق مشارکت نداشتند تا چه رسد به نیمی دیگر از جمعیت - یعنی زنان.

به گمان من، مضحک‌ترین استفاده از صفت در توصیف دموکراسی در ترکیب «دموکراسی بورژوایی» ظهور می‌کند. در این عبارت، با گشاده‌دستی دست‌آوردهای تاریخی چون دموکراسی را که نتیجه‌ی قرن‌ها مبارزه علیه اشرافیت، سلطنت و سرانجام سرمایه‌داری و همین بورژوازی است به بورژوازی واگذار می‌کنند. شاید بهره‌گیری از سرمایه‌داری دموکراتیک مناسب‌تر باشد؛ یعنی انتخابات آزاد و زمان‌بندی شده و حق و حقوق و آزادی‌های فردی. البته از نظر دور نکنیم که همه‌ی این «آزادی‌ها» در عرصه‌ی سیاسی است که خود را نشان می‌دهد و طبیعتاً نمی‌تواند ماهیت به‌شدت ضددموکراتیک جامعه‌ی سرمایه‌داری را تغییر بدهد. اگرچه اغلب نولیبرالها دموکراسی و سرمایه‌داری را معادل یکدیگر می‌گیرند ولی واقعیت این است که این ساختار بر نظامی از مناسبات اجتماعی استوار است که در آن نیروی کار باید تولید و بازتولید شده در بازار به عنوان یک کالا به فروش برسد تا بقای کارگر تأمین و تضمین شود و این مناسبات دموکراسی را به‌شدت محدود می‌کند. این «بردگی» برای مزد - یعنی اجبار به حضور در بازار تا سرمایه‌داری پیدا بشود که برای او خرید نیروی کار «سودآور» باشد، بخش غالبی از جمعیت را در این جوامع در موقعیت فرودست و نابرابر قرار می‌دهد. آنچه در این مناسبات حاکم است به‌واقع استبداد مطلق پول است و اگر یکی از پیش‌گزاره‌های دموکراسی را برابری افراد بدانیم در آن صورت دموکراسی با این تعریف با سرمایه‌داری که اساسش بر نابرابری ساختاری میان کارگران و سرمایه‌داران استوار است نمی‌تواند هم‌خوانی داشته باشد.

در وارسیدن مقوله‌ی دموکراسی باید با دو نگرش دیگر هم تصفیه حساب کرد.

یکی مارکسیسم عامیانه که با رد سرمایه‌داری دموکراتیک برای ظهور استبداد سیاسی زمینه‌سازی می‌کند و دوم نحله‌های گوناگون نولیبرالی

که با ابهام‌آفرینی درباره‌ی سرمایه‌داری دموکراتیک مبلغ «دموکراسی» به‌طور عام می‌شوند.

به گمان من دموکراسی در واقع هم‌نهاد سه بُعد غیر قابل تفکیک از یک دیگر است.

دموکراسی بر پیش‌گزاره‌ی وجود یک صورت‌بندی اجتماعی استوار است که در آن برابری اجتماعی - حقوقی و اقتصادی وجود دارد. به‌علاوه رفاه مادی به حدّی است که به افراد امکان می‌دهد تا از قابلیت‌های فردی خود به‌طور کامل بهره‌برداری کنند. البته این سطح رفاه اجتماعی از نظر تاریخی متغیر است. به سخن دیگر، در جامعه‌ای با فقر گسترده و نابرابری روبه‌رشد در ثروت و درآمد شاهد رونق و شکوفایی دموکراسی نخواهیم بود. بدین ترتیب، بر این نکته دست می‌گذارم که آیا در نظام سرمایه‌داری دموکراسی می‌تواند امکان‌پذیر باشد؟ نکته این است که ساختار سرمایه‌داری بر نابرابری استوار است و به‌علاوه در این سال‌ها شاهد رشد چشمگیر نابرابری بوده‌ایم. آن چه باید به صدای بلند اعلام شود این است که «برابری همگانی» ادعای ایدئولوژیک مدافعان سرمایه‌داری و تقسیم طبقاتی واقعیت یک جامعه‌ی سرمایه‌داری است. بعد دوم این که همگان از موهبت آزادی برخوردارند. آزادی نمی‌تواند به بیان رسمی آن در قواعد و مقررات خلاصه شود. یک نظام به اصطلاح دموکراتیک که استفاده‌ی کامل از آزادی‌ها را در عمل و در واقعیت زندگی تضمین نکند در بهترین حالت کاریکاتوری از دموکراسی ارائه می‌دهد. آزادی یعنی امکان انتخاب بین بدیل‌های واقعی و موجود. در این راستا به دنیای واقعی بنگرید. این دیگر چه نوع آزادی است که شمار هر روز افزون‌تری را به زندگی در حلیه‌ی آبادها وامی‌دارد، فاقد امکانات اولیه‌ی آموزشی و به خاطر کمبود امکانات بهداشتی و درمانی گرفتار زودمرگی می‌شوند، و یا شمار انبوهی حتی قادر به فروش نیروی کار خود هم نیستند و نه تنها در پیری و بازنشستگی که در جوانی هم هیچ‌گونه تأمین و رفاه اجتماعی ندارند. بُعد سوم دموکراسی در واقع نهادهاست. یعنی وجود مجموعه‌ی پیچیده‌ای از نهادهای گوناگون و قواعد روشن و صریح که حاکمیت عموم را بر زندگی خویش تضمین کند. نهادهایی که وظیفه‌ی اصلی شان رفع ضعف‌های نظام دموکراسی انتخاباتی است.

اما این ضعف‌ها کدام‌اند؟

اجازه بدهید برای پاسخ‌گویی به این پرسش از سطوح گوناگون سرمایه‌داری دموکراتیک سخن بگویم.

پایین‌ترین سطح سرمایه‌داری دموکراتیک دموکراسی انتخاباتی است. یعنی وقتی که در فواصل معین انتخابات برگزار می‌شود که تنها ابزار انتخاب قانون‌گذاران و قوهی مجریه است. البته در انتخابات احزاب با یکدیگر رقابت می‌کنند ولی کم اتفاق می‌افتد که اختلاف‌نظر بین احزاب شرکت‌کننده چشم‌گیر و تعیین‌کننده باشد. این سطح از سرمایه‌داری دموکراتیک در پی‌آمد فرایند جهانی‌کردن به‌شدت تضعیف شده است. در جوامعی که با دنیای بیرون تعامل بیشتری دارند رفتار و دورنمای احزاب با اقدامات احتمالی سرمایه‌داری جهانی مشخص می‌شود.

سطح بعدی سرمایه‌داری دموکراتیک دموکراسی سیاسی است. مختصات این نظام را فهرست‌وار به دست می‌دهم.

- ایجاد یک نظام سیاسی که به تودهی مردم امکان مؤثر مشارکت سیاسی می‌دهد.

- تقسیم قدرت

- بهبود شیوهی مشارکت تودهی مردم از طریق همه‌پرسی و دیگر شیوه‌های مشورت‌طلبی جمعی.

- قدرت دادن به قانون‌گذاران تا با در نظر گرفتن تحولاتی که در شرایط عینی پیش می‌آید بتوانند قوانین مفید تدوین کنند.

- ایجاد نهادهای مؤثر و دموکراتیک برای نظارت بر قوهی مجریه.

- پذیرش واقعی و مؤثر حق عمومی دسترسی به اطلاعات

- تعیین بودجهی دولتی برای احزاب - در برابر بودجهی بخش خصوصی.

- ایجاد نهادهای لازم برای کاستن از نقش واسطه‌های سیاسی در پارلمان و دیگر نهادهای قانون‌گذاری.

با اندکی تسامح این سطح اندکی بالاتر را دموکراسی مشارکتی می‌نامم.

اگر جامعه‌ای از دموکراسی مشارکتی بگذرد مرحلهی بعدی دموکراسی اجتماعی است که نه فقط اجزای دموکراسی مشارکتی را در خود دارد بلکه شهروندان حقوق گسترده‌ای در پیوند با سطح زندگی و حق و حقوق سراسری به آموزش، بهداشت و مسکن دارند. به گمان من، بهترین ابزاری که برای بررسی دموکراسی اجتماعی داریم گستردگی یا عدم گستردگی تولید کالایی در حوزه‌هایی است که برای برآوردن نیازهای

اولیه‌ی انسان حیاتی‌اند. محدودیت تولید کالایی در این حوزه‌ها - برای نمونه آموزش و بهداشت و مسکن - به این معناست که در چنین جامعه‌ای بدون وابستگی و پیوستگی به نظام بازار می‌توان زندگی کرد. نکته‌ای که در عملکرد نظام بازار مورد توجه مدافعان سرمایه‌داری قرار نمی‌گیرد توانایی بازار در کنار گذاشتن همه‌ی آن کسانی است که برای بهره‌مندی از کالایی که عرضه می‌شود پول ندارند و یا پول به اندازه‌ی کافی ندارند. به عبارت دیگر، این وجه از دموکراسی اجتماعی باعث تضعیف استبداد مطلق پول می‌شود و پی‌آمدش جامعه‌ای منصفانه‌تر و آزادتر است. در جامعه‌ای که همه چیز در آن به صورت کالا درآمده است به‌خصوص درشرایطی که نابرابری در توزیع درآمد و ثروت هم وجود دارد و هر روزه بیشتر می‌شود آزادی عمومی به صورت متاعی درمی‌آید که به گفته‌ی ژان ژاک روسو «اغیا خریدار آن و فقرا فروشنده‌ی آن‌اند». همین جا باید اضافه کنم که در شرایط همه‌جاگیری تولید کالایی برخلاف ادعای نولیبرالها هدف نه بهبود و پیشینه‌سازی رفاه همگان بلکه درواقع پیشینه‌سازی سود برای یک اقلیت بسیار کوچک است.

بالاترین سطح سرمایه‌داری دموکراتیک، دموکراسی اقتصادی است. اگر در یک اقتصاد سرمایه‌داری توانسته باشیم دولت را دموکراتیک کنیم در آن صورت چرا همین اصل را به بنگاه‌ها هم کلیت ندهیم؟ واقعیت این است که این بنگاه‌ها به غیر از مناسبات مالکیت که «خصوصی» است در هیچ زمینه‌ی دیگری خصوصی نیستند و چون چنین است، آن گاه دلیلی ندارد که اداره‌شان به نفع جامعه‌ی دموکراتیک نباشد. به این ترتیب منظور من از دموکراسی اقتصادی آن چنان نظامی است که حاکمیت دموکراتیک این ظرفیت مؤثر را داراست که دربارهی مسایل اساسی اقتصاد که بر زندگی اجتماعی شهروندان اثر می‌گذارد هم به‌طور دموکراتیک تصمیم بگیرد. برخلاف آن چه نولیبرالها ادعا می‌کنند در زندگی اجتماعی جامعه هیچ وجهی سیاسی‌تر از اقتصاد نیست. چون به گفته‌ی همین اقتصاددانان این گونه است که «منابع محدود» بین طبقات و بخش‌های جمعیت «تقسیم» می‌شود. تنها وجهی که در این فرایند و در فعالیت این بنگاه‌ها «خصوصی» است مالکیت‌شان است چون همه‌ی کارهای دیگرشان پی‌آمدهای مشخص اجتماعی دارد و به همین دلیل به گمان من، در یک ساختار دموکراتیک نمی‌توان از پروژهی گسترش دموکراسی برکنار ماند.

تضادهای اصلی و عوامل دگرگونی در جمهوری اسلامی

از دیدگاه رهایش از سلطه ها

شیدان وثیق

در برابر سه سلطه اصلی در جمهوری اسلامی، جنبش زنان و جامعه مدنی، جنبش کارگری و جنبش دموکراتیک ملیت ها می توانند زمینه های عینی و ذهنی تغییرات ساختاری در جامعه ی امروز و آینده ایران را فراهم سازند

در روند بحث‌هایی که برای «شکل‌گیری تشکل بزرگ چپ» از سوی جمعی از سازمان‌ها و کنشگران چپ آغاز شده است، تبیین تضادهای اصلی در جمهوری اسلامی و جنبش‌هایی که می‌توانند در ایجاد دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی نقشی تعیین‌کننده ایفا کنند و هم‌چنین تبیین معنا و مضمون این دگرگونی‌ها از نگاه چپ دارای اهمیت اساسی است. اساسی از برای تدوین مواضع نظری و سیاسی چپی که خود را سوسیالیست و هوادار دموکراسی می‌نامد و برای تحقق آن‌ها در جامعه ی امروز ایران همراه با جنبش‌های اجتماعی مبارزه می‌کند. در این پهنه، ملاحظات را از نگاه رهایش از سلطه‌ها در میان می‌گذاریم.

۱- آن‌چه که در نظریه ی کلاسیک سوسیالیستی غالب است، تعیین تضاد اصلی در جوامع عصر مدرن امروزی بر پایه تقسیم آن به دو طبقه اصلی است: از یکسو، کارگران فروشنده نیروی کار خود و از سوی دیگر سرمایه‌داران صاحب ابزار تولید و مجریان کار مزدوری. بر این اساس، طبقه کارگر تنها عامل بنیادین دگرگونی ساختاری اعلام می‌شود. سیستمی کامل شامل برنامه، تاکتیک و استراتژی ساخته می‌شود. مبارزات طبقاتی به مبارزه ی میان دو طبقه اصلی تقلیل می‌یابند. نیروی ضد سرمایه داری به طبقه کارگر محدود می‌شود. دوستان و دشمنان انقلاب به دوستان و دشمنان طبقه کارگر تبدیل می‌شوند. این بینش طبقاتیستی (۱) نه تنها در میان چپ‌های جوامع پیشرفته سرمایه‌داری بلکه در بین چپ‌های کشورهای موسوم به «جهان سوم»، از

جمله در جنبش چپ ایران، با وجود ارزیابی های متفاوت آن ها از تقدم و تاخر مبارزه ی ضد سرمایه داری در شرایط تاریخی معین کشور خود، همواره غالب بوده است. بینشی که همچنان در بخش هایی از جنبش چپ امروزی به حیات نوستالژیک و بی ثمر خود ادامه می دهد. این بینش اما، با این که به راستی بر یکی از عوامل اصلی دگرگونی اجتماعی در دوران ما یعنی جنبش کارگری انگشت می گذارد، اما امروزه نمی تواند تضادها و عاملان دگرگونی اجتماعی در جوامع کنونی را در گستردگی، گوناگونی، چندگانگی شان نشان دهد.

۲- طبقه کارگر صنعتی و مولدی که در مرکز بینش فرجام گرایانه سوسیالیستی قرار داشت امروزه تنها عامل کسب خود آگاهی ضد سرمایه داری و تنها محرک تغییر و تحولات و ایجاد جنبش های ضدستمی نیست. گر چه این عامل اجتماعی و طبقاتی اهمیت خود را همواره به منزله بخش قابل توجهی از جنبش های ساختار شکن حفظ می کند. امروزه ما با سلطه ی همه جانبه ی سرمایه، همه ی انواع آن و نه فقط سرمایه اقتصادی بلکه سرمایه نمادین یعنی سرمایه سیاسی، نظامی، علمی، فن آوری، رسانه ای و امتیازات دیگر رو به رو هستیم. این «سرمایه» که امروزه بر کلیت جامعه در همه ی ابعاد زندگی فردی، خصوصی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی حاکم شده است، نه تنها بر کارگران و در مکان تولید بلکه بر مردمان بسیارگونه و در مکان های گوناگون اجتماعی اعمال می شود. این سلطه اما در عین حال می تواند شرایط خود آگاهی، خود سازماندهی و در نتیجه مبارزه برای رهایی را در میان قشرهای گسترده اجتماعی آماده سازد. در این مبارزات، قشرهایی مختلف (و نه تنها کارگران) در میدان هایی مختلف (و نه تنها در میدان تولید) با نظام و ارزش های حاکم درافتاده و درگیر می شوند. مردمانی که زیر سلطه های گوناگون ولی نه تنها سلطه ی مالکیت خصوصی، سودآوری و رقابت بازار قرار دارند، با وارد شدن در میدان دخالتگری مدنی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، قابلیت ها و توانایی های خود را در ابداع راه کارها جهت رهایی خود از سلطه ها به کار می اندازند.

۳- نظام جمهوری اسلامی طی سی و پنج سال حیات تا کنونی خود اختلاف ها و تضادهای اجتماعی در ایران را تشدید کرده و در پهنه ی جامعه گسترش داده است. تضاد طبقاتی - به طور ویژه تضاد میان کار و سرمایه یا تضاد بین کارگران و سرمایه داران در میدان تولید - یکی از تضاد های اساسی و بنیادین از میان تضادهای پرشمار اجتماعی به شمار می آید اما تنها تضاد اجتماعی بنیادین یا تعیین کننده نیست.

با استقرار جمهوری اسلامی در ایران، افزون بر استمرار و تشدید تضادهایی که در نظام سلطنتی پیشین عمل می کردند، چون تضاد مردم با دیکتاتوری، تضاد کارگران با صاحبان نیروی کار، تضاد ملییتی و قومیتی و غیره، تضادهایی جدید نیز سر برمی آورند. ویژگی اصلی این ها ریشه در خصلت دینی- استبداری نظام مستقر پس از انقلاب ضد سلطنتی بهمن ۱۳۵۷ دارد. از آن جمله اند: تضاد اقشار مدرن با دولت ضد دموکراتیک، زنان با سیستم دینی- فرهنگی حاکمِ مردسالار و ضد زن، نیروهای خواهان جدایی دولت و دین با دین سالاری، ملیت های ایران با سلطه تبعیض آمیز دولت- ملت.

۴- بر پایه تضادهای گوناگون فوق، سه سلطه اصلی را در جامعه ی کنونی ایران تمیز می دهیم:

- **سلطه دولتِ ضد دموکراتیک و متمرکز** در ایران ریشه ای دراز و تاریخی دارد. جمهوری اسلامی این سلطه را حفظ، تشدید و کامل می کند. دستگاه دولت در ایران همواره خصلتی اقتدارگرا، استبدادی و فعال مایشا داشته است. دشمنی با حقوق بشر، ضدیت با آزادی و تنفر از دموکراسی سه اصل بنیادین جمهوری اسلامی را تشکیل می دهند. اتکای دولت در ایران به رانت نفتی و نیروی انتظامی، این دو ستون اصلی اقتدار و استبداد، همواره شرایط اعمال سلطه ی کامل بر جامعه توسط دولت را فراهم کرده است. دولت- ملت در ایران، با آغاز استبداد پهلوی، به تبعیض و ستم بر ملیت ها و اقوام می پردازد. جمهوری اسلامی این خصلت ضد ملیتی دولت مقتدر متمرکز در ایران را با خشن ترین شیوه ها ادامه می دهد. دولت مرکزی همواره از مشارکت و خودمدیریت مردمانِ استان ها و مناطق مختلف در امور خود جلوگیری به عمل می آورد. ملیت ها و اقوام مختلف ساکن ایران با هویت و ویژگی های خاص خود همیشه از حق مسلم خود بر مشارکتِ آزادانه، برابری و دموکراتیک در امور محلی و منطقه ای توسط دولت ضد دموکراتیک و متمرکز سلب شده اند.

- **سلطه دین** در ایران در قانون اساسی جمهوری اسلامی، در حاکمیت ولایت فقیه، در اقتدار دستگاه روحانیت، نهاد ها و بنیادهای آن، در قوه ی قضاییه مجری احکام شریعت از جمله حدود و مقررات جزایی اسلام، در مجلس اسلامی واضع قوانین منطبق با احکام مذهب رسمی کشور، در رئیس جمهور پاسدار مذهب رسمی و مروج دین، در نیروهای انتظامی نگهبان نظام و اخلاقیات دین... تبلور پیدا می کند. رژیم ایران، بدین ترتیب، به تمام معنا تئوکراتیک است. با این ویژگی که دین سالاری جمهوری اسلامی از همان ابتدا تمام ابزارهای دموکراسی نمایندگی چون

مجلس، ریاست جمهور، انتخابات، شوراها و حتا نام «جمهوری» را با جعل و تهی کردن آن ها از هر مضمون حقیقی شان برای حفظ خود در مشروعیت مردمی دادن به خود، در خدمت منافع خود به کار می گیرد.

- **سلطه سرمایه** در مناسبات اقتصادی در جمهوری اسلامی، به رغم شعارهای ضد استثماری روزهای اول انقلاب و یاوه سرایی در باره ی اقتصاد اسلامی، پیوسته استمرار داشته است. سرمایه داران در طول سی و پنج سال گذشته، با وجود فراز و نشیب هایی، جمعیتی بالغ بر یک و نیم میلیون نفر را تشکیل می دهند. بخشی از آن ها کوچک با تعداد کمی کارگر، بخشی جدید و بخشی سنتی و نزدیک به اقشار پایینی این طبقه هستند. سرمایه داران، در مناسباتی تنگاتنگ با نهادهای دولتی و امنیتی و بنیادها، سلطه سرمایه در پهنه ی کار و تولید را اعمال می کنند. ویژگی مناسبات سرمایه داری در ایران، افزون بر خصلت مشترک هر سرمایه داری در استثمار نیروی کار و تصاحب مازاد حاصله از کار کارگر به نفع سرمایه و سودافزایی آن در اشکال مختلف، در این است که همواره در تباری با دولت و انجمن های اسلامی وابسته به آن در کارخانجات و مراکز تولیدی، دشمن سرسخت هر گونه سندیکالیسم یا تشکل مستقل کارگری است. دشمن سرسخت هر گونه گری مستقل کارگران بر امور مربوط به کار، قانون کار، تولید، کنترل تولید و اقتصاد است. سرکوب اعتصاب ها و اعتراض های کارگری، بازداشت و زندانی کردن کارگران، نماینده های منتخب آن ها و فعالان کارگری و خشن ترین برخورد با تشکل های خود جوش و مستقل کارگری... بیان گر سلطه ای است که سرمایه داران و دولت حامی آن ها به منظور حفظ منافع و سیستم خود بر کارگران اعمال می کنند.

۵- **عوامل اجتماعی دگرگونی** در جمهوری اسلامی، بیش از پیش به صورتی بسیارگونه و در موقعیت هایی ناهمگون - به طوری که نتوان آن ها را در «طبقه» ای واحد و منسجم جای داد - در زمان و مکان و در جریان رخدادهایی معین، وارد عمل اجتماعی و مبارزاتی می شوند. آن ها می توانند در هم سویی و مشارکت با هم فرایندی مطالباتی و حتا انقلابی با خصلتی دموکراتیک، ضدسیستمی، رهایی خواهانه و برابری طلبانه ایجاد کنند. عوامل اجتماعی دگرگونی در ایران را آن اقشار اجتماعی و طبقاتی تشکیل می دهند که بیش از همه تحت ستم سه سلطه دولت ضد دموکراتیک، دین و سرمایه قرار دارند و بنابراین برای از میان بردن آن ها دست به مقاومت و مبارزه می زنند. این عوامل اجتماعی را می توان در سه نوع (تیپ) جنبش اجتماعی فعال طی سی و پنج سال حیات جمهوری اسلامی تمیز داد: جنبش زنان و جامعه مدنی، جنبش

کارگری و جنبش دموکراتیک ملیت ها .

- جنبش زنان و جامعه مدنی در برابر سلطه ی حکومت دینی و ضد دموکراتیک قرار می گیرند. این جنبش ها متشکل از فعالان اجتماعی در میان زنان و اقشار مدرن جامعه چون دانشجویان، روشنفکران، هنرمندان، نویسندگان، روزنامه نگاران، فرهنگیان... هستند. اینان خواهان آزادی و دموکراسی اند. مخالف تبعیض به ویژه از نوع جنسیتی اند. اینان در برابر سلطه دولتی قرار می گیرند که هم ضد دموکراتیک است و هم دینی - اسلامی که با برابری زنان و مردان در زمینه های مختلف حقوقی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و غیره ضدیتی بنیادین دارد. مساله مرکزی در این میدان مقاومت و مبارزه اجتماعی، مساله دموکراسی و جدایی دولت و دین است که حقوق بشر، آزادی های مدنی برابری زنان و مردان شرط وجودی آن هائیند.

بخش های مختلف این جنبش دریافت هایی مختلف از «دموکراسی» دارند. یکی از آن ها، دموکراسی نمایندگی است که در انتخابات، پارلمان و حکومت قانون تعریف و تبیین می شود. اما «دموکراسی»، بی شک برای آن بخش های از جنبش که برای رهایی از سلطه های گوناگون مبارزه می کنند، به این مؤلفه ها خلاصه و محدود نمی شود، با این که مبارزه برای کسب همین ها نیز ضروری است. دموکراسی، از دیدگاه بینش رهایی خواهانه، تصاحب اداره ی امور مشترک توسط مردم است. مشارکت در تصمیم گیری ها از کوچک تا کلان است. مداخله گری مستقیم مردم در همه ی امور جامعه و در شکل های مختلف در آزادی، برابری، خودگردانی و خودمدیریتی است. آنی است که دموکراسی مشارکتی می نامیم.

هم چنین است دریافت های مختلف جنبش از مقوله جدایی دولت و دین. دولت (۲) به معنای جمع سه قوای اجرایی، مقننه، قضایی و نهاد های بخش عمومی. جدایی این دو در یک جمهوری لائیک به این معناست که سه قوای اجرایی، قضایی و قانون گذاری مستقل و منفک از دین، شریعت و روحانیت عمل کنند و خودمختار باشند. قانون اساسی و دیگر قوانین جاری به احکام دینی و شریعت ارجاع ندهند. دین رسمی وجود نداشته باشد و همه ی شهروندان صرف نظر از اعتقادات مذهبی یا غیر مذهبی شان از حقوق برابر برخوردار باشند. سرانجام، همه ی عقاید در جامعه، چه دینی و چه غیر دینی، آزاد باشند.

- جنبش کارگری در برابر سلطه ی سرمایه و مناسبات آن قرار دارد. جنبش کارگران ایران که بیش از سی درصد جمعیت شاغل کشور را تشکیل می دهند، با وجود سابقه ی تاریخی طولانی از اوایل سده بیستم، اما

هم چنان به طور عمده در چهارچوب خواسته های اقتصادی و معیشتی باقی مانده است. اعتراض و مبارزه علیه بیکاری، قراردادهای موقت و اسارت بار، بی ثباتی و عدم امنیت شغلی، شرایط سخت کار و بی/کم حقوقی... مضمون اصلی و کلان جنبش های کارگری امروزی اند. اما در عین حال بخش هایی، هر چند هنوز کوچک، از فعالان کارگری برای خواسته هایی سیاسی- مبارزاتی تلاش می کنند، به زندان می افتند و سرکوب می شوند. چون حق ایجاد تشکل های آزاد و مستقل کارگری، حق اعتصاب و آزادی بیان، نشر، تجمع، راه پیمایی، تحصن و به رسمیت شناختن اول ماه مه و حق برگزاری مستقلانه مراسم این روز توسط خود کارگران.

- جنبش دموکراتیک ملیت ها در برابر سلطه ی دولت - ملتی قرار دارد که به سرکوب خواسته های دموکراتیک ملیت های ساکن ایران می پردازد. این جنبش خواهان حقوق برابر این ملیت ها اعم از فارس، ترک، کرد، عرب، بلوچ، ترکمن و هم چنین اقوام و اقلیت های زبانی و فرهنگی در همه ی عرصه های ملی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. فعالان این جنبش برای عدم تمرکز قدرت در اداره ی کشور مبارزه می کنند. در این جنبش، چپ رهایی خواه مبلغ و مروج دموکراسی مشارکتی و محلی است. خواهان خودمدیریت مردمان در محلها و مناطق از طریق مجالس دموکراتیک خود است. خواهان جمهوری فدرالی است که بر جای دولت ملت نشیند. با توجه به تنوع ملی، زبانی و فرهنگی در ایران از یکسو و تمرکز قدرت استبدادزا در مرکز از سوی دیگر، فدرالیسم می تواند مناسب ترین شکل شناخته شده تاکنونی برای تضمین حقوق برابر ملیت های ایران، عدم تمرکز و واگذاری اداره امور مناطق مختلف به مردمان خود آن مناطق باشد.

نتیجه گیری

تبیین تضادهای اصلی و عاملان دگرگونی اجتماعی در جمهوری اسلامی از دیگاه رهایش از سه سلطه دولت ضد دموکراتیک، دین و سرمایه و بر پایه ی آن ها تبیین نیروهای اجتماعی ای که برای رهایی خود از این سلطه ها دست به مقاومت و مبارزه می زنند، به گونه ای حقیقی تر، واقعی تر و کامل تر، نسبت به دیگر بینش ها از جمله نسبت به بینش طبقاتیستی، قادر به دریافت اوضاع اجتماعی جامعه ی ما و راه های ممکن تغییرات اجتماعی است. تبیین تضادهای اجتماعی و عاملان اجتماعی دگرگونی از دیدگاه بینش رهایش از سلطه ها در عین حال بازگشت به روحی از کمونیسم مارکسیستی است که توسط لنینیسم و سوسیالیسم واقعا موجود پس زده شد. این که نیروهای دگرگون ساز اجتماعی، از جمله کارگران ولی نه تنها اینان، تنها در روند

مبارزاتی و جنبش‌های خود و به دست خود است که متحد و متشکل می‌شوند و به صورت نیرویی آگاه به منافع و نقش خود در می‌آیند. چرا که خارج از مبارزات، در محیط کار و زندگانی خصوصی، در مناسباتی که حاکم بر تولید و جامعه است، مناسباتی که مبتنی بر رقابت و نفع خواهی فردی و گروهی است، مردمان تقسیم و تجزیه می‌شوند. تبدیل به افرادی با منافع مختلف، متفاوت و گاه متضاد می‌شوند. بینش‌رهایش از سلطه بر این اصل کلیدی تاکید دارد که شکل‌گیری عینی و ذهنی عاملان اجتماعی دگرگونی در خودِ فرایند جنبش‌های اجتماعی یعنی در جریان رخدادهای اجتماعی، از کوچک تا بزرگ، بر علیه سلطه‌ها تحقق می‌پذیرد و نه خارج از آن‌ها در روزمرگی تلاش و زندگی برای حفظ بقا.

در برابر سه سلطه اصلی در جمهوری اسلامی، جنبش زنان و جامعه مدنی، جنبش کارگری و جنبش دموکراتیک ملیت‌ها می‌توانند زمینه‌های عینی و ذهنی تغییرات ساختاری در جامعه‌ی امروز و آینده ایران را فراهم سازند. می‌گوییم «می‌توانند»، زیرا که امر اجتماعی جبریاورانه (۴) نیست بلکه همواره شرط‌بندی، آزمون، چالش و مبارزه است. علم تاریخ وجود ندارد. جنبش مردمان علیه ستم و سلطه همواره رخدادی غیر قابل پیش‌بینی و محاسبه است. کامیابی‌اش نیز در نهایت نامسلم و نامحتوم است. در پاسخ به پرسش بربریت یا سوسیالیسم؟ بهتر گوییم بربریت یا رهایش؟ این که سرانجام «کی بر کی پیروز خواهد شد» را تنها و تنها مبارزات اجتماعی مردمان برای رهایش خود و به دست خود تعیین خواهند کرد. این جنبش‌رهایی خواهانه‌ی ضدسلطه اما به معنای پایان تضادها، اختلاف‌ها و مبارزه نیست. به معنای امتزاج همه در «یک» نیست، که احیای مجدد سلطه در شکلی دیگر است. بلکه به معنای آنی است که حرف اول و آخر کمونیسم است: مشارکت آزاد انسان‌ها: اجتماعی از افراد که در آن تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است (۴)

مارس ۲۰۱۴ - اسفند ۱۳۹۲

cvassigh@wanadoo.fr

(۱) بینش طبقاتیستی: Vision classiste

(۲) دولت را معادل State یا Etat می‌گیریم. بعضی‌ها آن را حکومت می‌نامند.

(۳) جبریاورانه: Déterministe

(۴) ما نیفست کمونیست.

دموکراسی‌ها بر ضد دموکراسی

ژاک رانسیر

برگردان و دیباچه از شیدان وثیق



کار در حوزه‌ی اسناد و آرشیو به من حد اقل یک چیز آموخت و آن این که تاریخ را انسان‌هایی می‌سازند که فقط یک بار زندگی می‌کنند. این بدین معناست که تاریخ هیچ کار نمی‌کند و هیچ چیز نمی‌گوید مگر آن چه که مردمان، با حرکت از زندگی‌های ویژه خود، آزمون‌های خاص خود و در زمانه‌ی خود، در هم تنیده‌اند.

مبارزه‌ی سیاسی در عین حال مبارزه برای تصاحب معنای واژه‌هاست.

دیباچه

این کتاب مجموعه‌ای از سخنرانی‌ها و نوشته‌های ژاک رانسیر است که در سال ۱۹۹۰ میلادی در شهر پاریس، فرانسه، در جریان یک دوره‌ی کارگاه‌های آموزشی در مدرسه‌ی عالی نورد-نورماندی، در شهر نورد-نورماندی، فرانسه، برگزار شد. این دوره‌ی کارگاه‌ها در پاسخ به درخواستی از سوی گروهی از دانشجویان و اساتید این مدرسه برگزار شد. رانسیر در این دوره‌ی کارگاه‌ها به بحث‌هایی در مورد تاریخ، فلسفه و سیاست پرداخت. این مجموعه‌ی نوشته‌ها در سال ۱۹۹۱ میلادی در فرانسه منتشر شد.

این کتاب در ایران نیز به دلیل اهمیت موضوع و سبک نوشتار جذاب، مورد توجه قرار گرفته است. ترجمه‌ی این کتاب توسط شیدان وثیق انجام شده است. این کتاب می‌تواند به عنوان یک منبع ارزشمند برای دانشجویان و علاقه‌مندان به تاریخ و فلسفه مورد استفاده قرار گیرد.

این کتاب در سال ۱۳۹۰ میلادی در ایران منتشر شد. این کتاب در ایران به دلیل اهمیت موضوع و سبک نوشتار جذاب، مورد توجه قرار گرفته است. ترجمه‌ی این کتاب توسط شیدان وثیق انجام شده است. این کتاب می‌تواند به عنوان یک منبع ارزشمند برای دانشجویان و علاقه‌مندان به تاریخ و فلسفه مورد استفاده قرار گیرد.

این کتاب در سال ۱۳۹۰ میلادی در ایران منتشر شد. این کتاب در ایران به دلیل اهمیت موضوع و سبک نوشتار جذاب، مورد توجه قرار گرفته است. ترجمه‌ی این کتاب توسط شیدان وثیق انجام شده است. این کتاب می‌تواند به عنوان یک منبع ارزشمند برای دانشجویان و علاقه‌مندان به تاریخ و فلسفه مورد استفاده قرار گیرد.

توانسته است که به خوبی با مسائل بین المللی و منطقه ای سر و کار کند. در این راستا، با توجه به اهمیت روزافزون تجارت و اقتصاد جهانی، تقویت همکاری ها با کشورهای همسایه و منطقه ای از اولویت های سیاست خارجی ایران است. این امر نیازمند اتخاذ رویه ای متعادل و سازنده است که منافع ملی را در نظر گرفته و با توجه به شرایط بین المللی و منطقه ای، بهترین راهکارها را اتخاذ کند. همچنین، تقویت همکاری ها با کشورهای توسعه یافته و کشورهای در حال توسعه، از جمله اولویت های سیاست خارجی ایران است. این امر نیازمند اتخاذ رویه ای متعادل و سازنده است که منافع ملی را در نظر گرفته و با توجه به شرایط بین المللی و منطقه ای، بهترین راهکارها را اتخاذ کند.

در این راستا، با توجه به اهمیت روزافزون تجارت و اقتصاد جهانی، تقویت همکاری ها با کشورهای همسایه و منطقه ای از اولویت های سیاست خارجی ایران است. این امر نیازمند اتخاذ رویه ای متعادل و سازنده است که منافع ملی را در نظر گرفته و با توجه به شرایط بین المللی و منطقه ای، بهترین راهکارها را اتخاذ کند. همچنین، تقویت همکاری ها با کشورهای توسعه یافته و کشورهای در حال توسعه، از جمله اولویت های سیاست خارجی ایران است. این امر نیازمند اتخاذ رویه ای متعادل و سازنده است که منافع ملی را در نظر گرفته و با توجه به شرایط بین المللی و منطقه ای، بهترین راهکارها را اتخاذ کند.

روزنامه آفتاب - تهران - ۱۳۸۵

صفحه ۲

این مقاله صرفاً برای اهداف اطلاع رسانی است و نباید به عنوان توصیه سرمایه گذاری در نظر گرفته شود.

دموکراسی ها علیه دموکراسی گفت و گو

شما با این عقیده ی به شدت رایج که امروزه بر سر دموکراسی اتفاق نظری بی سابقه وجود دارد موافق نیستید. آیا دلیل این اختلاف نظر را باید ناشی از تفاوت درک شما از دموکراسی نسبت به درک های معمول دانست؟

بله من مدافع این نظر هستم که دموکراسی را نمی توان به شکلی از حکومت و یا شیوه ای از زندگی اجتماعی تقلیل داد. حتی اگر «دموکراسی» را به معنای عادی آن تلقی کنیم، باز هم من به هیچ رو باور ندارم که در مورد دموکراسی به لحاظ ارزشی اتفاق نظر وجود دارد. نسبت به دوران جنگ سرد که دموکراسی و توتالیتاریسم آشکارا در برابر هم قرار داشتند، امروزه برعکس، پس از فروپاشی دیوار، شاهد گونه ای بدگمانی، تمسخر نهان یا آشکار نسبت به دموکراسی در کشورهای هستیم که خود را «دموکراتیک» می نامند. در کتاب نفرت از دموکراسی من سعی کردم نشان دهم که بخش بزرگی از دیسکور مسلط به اشکال مختلف بر ضد دموکراسی است. به طور نمونه، رفراندوم قانون اساسی اروپا در فرانسه را در نظر بگیریم و بحث هایی که به این مناسبت انجام گرفتند. چه حرف هایی که علیه دموکراسی بر زبان رانده نمی شوند؛ از مصیبت دموکراتیک صحبت می کنند، از انسات های غیر مسئول و مصرف کنندگان خرده پاییی که امر گزینش های بزرگ ملی را با انتخاب یک مارک عطر یا چیزی دیگر اشتباه می گیرند. نتیجه آن که سرانجام قانون اساسی را برای بار دوم به رای مردم نمی گذارند. پس در این جا شاهد یک بدگمانی بزرگ نسبت به رای مردم هستیم. با این که در این کشورها مراجعه به آرای عمومی بخشی از تعریف رسمی دموکراسی را تشکیل می دهد.

به هر حال اما همه امروزه خود را دموکرات می نامند...

به هیچ رو چنین نیست! گفته می شود: دموکراسی ها ولی دولت هایی خاص مورد نظر هستند و تبیین می شوند. دموکراسی ها یعنی به واقع کشورهای ثروت مند که امروزه توسط دموکراسی تهدید می شوند. توسط آن دموکراسی ای که به معنای فعالیت خارج از کنترل هر آن کس یا دموکراتی است که تلاش می کند در امور کشور و جامعه دخالت کند.

امروز شاهد روندی هستیم که می خواهد به سرچشمه واژه [دموکراسی] باز گردد. از زمانی که این مقوله وجود دارد، اگر «اتفاق نظری» بر سر آن وجود داشته باشد، بر سر این است که «دموکراسی» چیزهای متفاوت و متضادی را معنا می دهد. واژه با افلاطون آغاز می شود که می گوید دموکراسی شکلی از حکومت نیست بلکه هوس رانی انسان هایی

است که دوست دارند به میل خود عمل کنند. سپس با ارسطو ادامه پیدا می کند که می گوید دموکراسی خوب است اما به شرطی که مانع به کار گرفتن آن از سوی دموکرات ها شویم. سرانجام به عصر مدرن می رسیم و فرمول بارها تکرار شده چرچیل را داریم که گفته است دموکراسی بدترین رژیم به استثنای سایر رژیم هاست. بنابراین من به اجماع بر سر دموکراسی باور ندارم به جز اتفاق نظری که این مفهوم را [به چیزهای مختلف و متضاد] تقسیم می کند.

در این مفهوم، من مثلثی را می بینم که سه راس آن را می توان آزادی ها، نظام پارلمانی و دموکراسی به روایت رانسیر تبیین کرد. این دموکراسی به معنای قدرت کسانی است که صاحب هیچ اسم و رسمی خاص برای اعمال آن نیستند. آیا به نظر شما شایسته است که واژه ای چنین چندمعنایی که به چیزهایی چنین متفاوت ارجاع می دهد را حفظ کنیم؟ آیا دموکراسی واژه ای فرسوده نیست؟ زیرا که فرسودگی واژه ها وجود دارد. به عنوان نمونه «جمهوری» را در نظر بگیریم. در ۱۸۲۵ اگر می گفتیم جمهوری خواهیم سر از تن مان جدا می کردند ولی امروزه این واژه هیچ معنایی نمی دهد.

من فکر می کنم که ویژگی خاص مفهوم ها یا مقوله های سیاسی در کم یا بیش چندمعنایی آن ها نیست بلکه در این است که آن ها موضوع و میدان مبارزه قرار می گیرند. مبارزه ی سیاسی در عین حال مبارزه برای تصاحب [معنای] واژه هاست. رویایی قدیمی در فلسفه وجود دارد که امروزه آرزوی فلسفه ی تحلیلی (۶) است که می خواهد به طور کامل معنای واژه ها را تبیین کند به گونه ای که مبرا از هر ابهام، چندمعنایی و غیره باشد. اما من فکر می کنم که مبارزه بر سر واژه ها مهم است. به نظر من بسیار عادی است که دموکراسی بنا به شرایط دارای معانی مختلفی باشد. نزد روشنفکر متوسط فرانسوی، دموکراسی یعنی فرمان روایی مشتری سوپرمارکت ولو شده جلوی تلویزیون. اما من از کشور کره که دیکتاتوری اش تنها بیست سال پیش برافتاده است بر می گردم. در این جا ایده وجود قدرتی جمعی (کلکتیو) جدا و مستقل از دستگاه دولتی دارای معنایی است که ترجمان آن را در اشکال چشم گیر اشغال خیابان توسط مردم مشاهده می کنیم. من می پذیرم که این واژه، در آن جا که دموکراسی اختراع شده است یعنی در غرب، با گونه ای فرسودگی رو به رو می باشد اما اگر به همه ی آن چه که امروزه به عنوان نمونه در آسیا می گذرد بنگریم، آنگه می بینیم که واژه دموکراسی هم چنان معنا دارد. اگر واژه ی بهتری به جای دموکراسی پیدا کردید من آن را اختیار می کنم. اما کدام واژه

؟ برابری خواهی؟ این که به طور دقیق همان معنی را نمی دهد. «دموکراسی» یعنی اعلام برابری هم اکنون در قلب نابرابری. تازه چه واژه ای را می شناسید که تا کنون آلوده نشده باشد؟ وانگهی باید دانست که وقتی مقوله ای را مطرح و تبلیغ می کنیم، چه نیرویی را مسلح یا خلع سلاح می کنیم. این است مساله ای که برای من اهمیت دارد.

من از خود سؤال می کنم که آیا دموکراسی برای شما که می گوید نه شکلی از حکومت است و نه شکلی از جامعه، آرمانی دست نیافتنی نیست؟ یا بلکه ابزاری انتقادی است، گونه ای قوچ اهل جدل؟

خیر، دموکراسی آرمان (ایدئال) نیست زیرا من همواره از این اصل ژاکوتیستی (۷) حرکت می کنم که برابری یک پیش شرط است و نه هدفی که باید به آن رسید. آن چه که سعی می کنم بگویم این است که دموکراسی به معنای قدرت مردم، قدرت آن ها که هیچ اسم و رسمی برای اعمال آن ندارند همان پایه و اساس چیزی است که سیاست را قابل اندیشیدن می کند. اگر حکومت در دست افرادی افتد که بیشترین دانش، قدرت یا ثروت را دارند، در این صورت دیگر در سیاست نیستیم. این استدلال روسو است که می گوید: حکومت کسی که قدرتش بیشتر است نیازی به توضیح حقوقی ندارد. کسی که زورش بیشتر است خود را تحمیل می کند و قصه تمام. نیاز به هیچ مشروعیتی دیگر ندارد. به نظر من دموکراسی پیش شرطی برابری خواهانه است که هر رژیم الیگارشیک چون رژیم ما باید مشروعیت خود را کمابیش از آن کسب کند. آری، دموکراسی کارکردی انتقادی دارد. دموکراسی زمانی است که گوشه برابری، هم به طور عینی و هم ذهنی، بر پیکر سلطه فرو می رود. این همان چیزی است که از تبدیل شدن ساده پولیتیک [مشارکت شهروندی] به پولیس [نیروی انتظامی] جلوگیری می کند.

در صفحه ی آخر کتاب تنفر از دموکراسی می نویسید: «جامعه ی برابر گردآور مناسبات برابرا نه ای است که در این جا و از هم اکنون از طریق اقدام هایی ویژه و موقت خود را نشان می دهند.» این جمله فراز دیگری را برای من تداعی می کند. در تزهایی در باره ی سیاست، سیاستی که نزد شما به دموکراسی بسیار نزدیک است، می گوید: «سیاست فرا می رسد چون حادثه ای همواره موقت در تاریخ اشکال مختلف سلطه» و یا باز هم در پایان کتاب ناسازگاری می نویسید: «سیاست در ویژگی اش نادر است. سیاست همواره محلی و اتفاقی است.» پس برای شما دموکراسی، سیاستی است موقت، ناپایدار، اتفاقی... آیا نزد شما این ظهور ناگهانی، کوتاه و بی فردا بیانگر بینشی

بدبینانه از جنبش های رهایی خواهانه نیست؟

من فکر نمی کنم که هرگز از ظهور ناگهانی، کوتاه و بی فردا صحبت کرده باشم. من بینشی را مطرح نمی کنم که نزد آن، پدیدارها به صورت ناگهانی ظهور می کنند و پس از زمانی کوتاه همه چیز به حالت پست خود باز می گردد. در متنی که نام بردید، من فقط سعی کرده ام بگویم که برابری به صورت جمع پراتیک هایی وجود دارد که ترسیم کننده این وضعیت است؛ این که واقعیت برابری تنها در برابری واقعی وجود دارد. من نمی خواستم بگویم که برابری تنها روی باریکادها وجود دارد و هر گاه که باریکادها فرو می ریزند، همه چیز تمام و راکد می شود. من، نه متفکر رخداد و ظهور، بلکه بیشتر رهایش Emancipation هستم. رهایش چون امری که سنتی دارد و تاریخی که تنها از اقدام های بزرگ و درخشان تشکیل نشده بلکه حاصل تکاپو برای ایجاد شکل های امر جمعی متفاوت از اشکال دولتی و اجماع است. البته به طور مسلم رخدادهایی وجود دارند که بانگ برمی آورند و زمان بندی می کنند. به عنوان نمونه سه روز ژوئیه ۱۸۳۰ (۸) فضایی را می گشایند که در آن انجمن های کارگری، شورش های ۱۸۴۸ و کمون می توانند به وجود آیند.

برابری به باور من از این طریق وجود دارد یعنی در فعلیت آن و نه چون آرمانی که تنها به پشتوانه ی استراتژی خوب، رهبری خوب یا دانش خوب... دست یافتنی است. رک و راست بگویم، من نمی فهمم چرا چنین برخوردی بدببانه تر از سایر برخوردهاست. نگاه کنید به این همه استراتژی های بزرگ انقلابی که امروزه در عرصه ی سیاست وجود دارند. روزی باید از این افراد که می گویند کلید آینده را در دست دارند، که استراتژی اعلای سیاسی را تبیین کرده اند، حساب پس گرفته شود. حساب آن چه را که بر سر ما آمده است. شگفتا که اینان خوش بین هستند و من بدبین، اینان واقع بین هستند و من خیال پرداز... (خنده های رانسیر)

برای کسی مانند شما که بسیار با آرشیو ها سر و کار داشته است، من چنین احساسی ندارم که به گذشته خیلی فکر می کند

چرا. من فکر می کنم که سنت های رهایی خواهی وجود دارند. آن چه را که من در باره اش سعی می کنم کار کنم، اندیشیدن در باره ی سنتی دیگر و متفاوت از آن چیزی است که توسط بینش های استراتژیکی، لنینیستی و شرکا مصادره شده اند. من هیچ گاه از مبارزه علیه ایده ضرورت تاریخی دست برد نداشته ام. کار در حوزه ی اسناد و آرشیو به

من حد اقل یک چیز آموخت و آن این که تاریخ را انسان هایی می سازند که فقط یک بار زندگی می کنند. این بدین معناست که تاریخ هیچ کار نمی کند و هیچ چیز نمی گوید مگر آن چه که مردمان، با حرکت از زندگی های ویژه خود، آزمون های خاص خود و در زمانه ی خود، در هم تنیده اند. حکایت از تاریخ سوژه هایی بزرگ چون طبقه کارگر یا جنبش کارگری می کنند اما به واقع مشاهده می کنیم که گسست هایی در انتقال آگاهی وجود دارند. پیوندها با گذشته پاره می شوند و سپس دوباره باز سازی می شوند... نگاه کنید به جنبش می ۶۸ و به آن چه که پس از آن رخ می دهد. پس از سال ها روی گردانی و حتا انزجار از آن، نسل جدید امروزه دوست دار شناخت این جنبش است. می خواهد دوباره مائوئیسم را کشف کند و غیره. نسل های جدید تلاش می کنند به برخی واژه ها، به برخی آرزوهای پیوسته به این واژه ها معنا بخشند. البته در بافت و شرایطی متفاوت، با شکل هایی نوین از انتقال آگاهی که آن ها نیز به همان اندازه متفاوت و تصادفی می باشند.

فوریه ۲۰۱۴ - بهمن ۱۳۹۲

cvassigh@wanadoo.fr

یادداشت ها

(۱) نگاه کنید به فراخوان برای مشارکت در روند شکل دهی تشکل بزرگ چپ، تارنمای وحدت چپ.

(۲) گفت و گو با Jacques Rancière در سال ۲۰۰۹ از طرف اریک هازان Eric Hazan انجام گرفته و در جنگی تحت عنوان

:

دمکراسی در چه وضعی؟ انتشار یافته است: ۲۰۰۹ - La fabrique éditions - Démocratie dans quel état ?

(۳) سیاست رهایی: Politique d'émancipation

(۴) به ترتیب اسامی فارسی: La leçon d'althusser - La Nuit des prolétaires - Le Maître ignorant - La

Mésentante

-Aux bord du politique La haine de la démocratie - La méthode de l'égalité

(۵) Alin Badiou - L'aventure de la philosophie française depuis les années ۱۹۶۰

(۶) Philosophie analytique

(۷) ژوزف ژاکوتو (۱۸۴۰ - ۱۷۷۰ Joseph Jacotot): آموزگار فرانسوی و مبتکر روش خاصی در آموزش که به روش ژاکوتو

معروف است. ژاک رانسیر در کتاب آموزگاری که نمی داند این روش را به طور خاص در مقایسه با روش های رایج مدرن

مورد توجه و بررسی قرار می دهد.

(۸) روزهای تعیین کننده ۲۷، ۲۸ و ۲۹ ژوئیه، معروف به سه روز شکوه مند، در انقلاب ۱۸۳۰ فرانسه.

(۹) رخ داد : Evénement